بررسی هویت فکری انقلاب اسلامی (قسمت اول) (به انگیزه 12 فروردین روز جمهوری اسلامی)

پدید آورنده : حسین حق پرست ، صفحه 6

همه انقلاب های مهم دنیا دارای پشتوانه ای فکری هستند که اگر از چنین پشتوانه ای محروم باشند، حتی در صورت پیروزی، انقلابیون در تشکیل نظام سیاسی - اجتماعی جدید دچار مشکل خواهند شد.

انقلاب اسلامی ایران، یکی از انقلاب های بزرگ جهان است؛ انقلابی که توانست نظام 2500 ساله پادشاهی را سرنگون سازد و نظامی کاملاً نوین در تاریخ سیاسی بشر به وجود آورد. این انقلاب با عظمت نمی تواند مبانی فکری و نظری از پیش اندیشه شده ای نداشته باشد.

از سوی دیگر، بازشناسی هویت فکری انقلاب اسلامی و معرفی آن به نسل های بعدی، نقش بسزایی در پایداری و تداوم انقلاب خواهد داشت؛ زیرا آنچه روح و واقعیت انقلاب را شکل می دهد همین هویت فکری است و با از دست رفتن یا انحراف در مکتب فکری انقلاب، خود انقلاب نیز در مسیر انحراف قدم خواهد گذاشت.

در این مقاله تلاش خواهیم کرد با معرفی جریان های فکری پیش از انقلاب، میزان نفوذ و تأثیر هر یک از آن ها در تحول فکری مردم ایران برای گرایش به وقوع انقلاب اسلامی را بررسی و از درون آن وقایع، مکتب فکری انقلاب اسلامی را بازشناسی کنیم.

جریان های فکری پیش از انقلاب

برای شناسایی جریان های فکری تأثیر گذار بر اندیشه سیاسی مردم ایران تا وقوع انقلاب اسلامی، باید قدری به عقب برگشت و اندیشه های بومی و وارداتی صده گذشته را به بحث و بررسی نشست.

جریان های فکری شاخص در این دوران عبارتند از:

1. جریان فکری مدعی سکولاریسم

سکولاریسم عبارت است از: «گرایشی که طرفدار و مروّج حذف یا بی اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت های مختلف حیات انسانی از قبیل سیاست، حکومت، علم، عقلانیت، اخلاق و... است.»

مهم ترین مبانی و مقدمات نظری سکولاریسم عبارتند از:

1. علم گرایی یا علم پرستی؛

2. عقل گرایی و بسندگی به عقل و برنامه ریزی عقلانی؛

3. اعتقاد به مرکزیت و محوریت انسان؛

4. تجدد گرایی و مبارزه با سنّت؛

5. آزادی و آزاد اندیشی.

اندیشه سکولاریسم در غرب زاده شد و همزمان با آغاز موج غربزدگی، در ایران نیز تلاش پی گیری برای ترویج آن صورت گرفت.

میرزا ملکم خان و یارانش که پایه گذار غربزدگی مفرط در ایران بودند، با زیرکی مزورانه ای کوشیدند تا اصول غربی را بر مبنای «لزوم جدایی دین از سیاست» و تفکیک قوانین کشوری از قوانین شریعت ترویج کنند.

روشنفکران این زمان معتقد بودند که برای انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باید از غرب تقلید کرد. به عقیده آنان آنچه مایه عظمت و پیشرفت غربیان شده بود، علم گرایی، برنامه ریزی عقلایی و دور داشتن و یا بیرون کردن دین از صحنه اجتماع، اقتصاد و سیاست بود. از این رو به عقیده آنان برای آبادانی کشور می بایست سر تا پا فرنگی شد. در بین آن ها شیفتگی به غرب و ضدیّت با اسلام موج می زد. شاید آنان اطلاع چندانی از تفکّر سکولاریزم نداشتند؛ زیرا در سکولاریزم ضدیّت با دین وجود ندارد؛ بلکه معتقد است دین ساحت اخروی دارد و نسبت به دنیا ساکت است.

سکولاریست ها نیز نسبت به دین ساکتند. ولی این جریان فکری که اسلام ستیزی در تفکّرات و فعالیت های سیاسی آنان موج می زد در دوران مشروطه به اوج خود رسید و عملاً با عدم موفقیت مشروطه به شکست انجامید.

باقیماندگان این جریان فکری - علی رغم امیدهای زیادی که با ظهور رضا شاه به دست آورده بودند و با همه کمکی که به او کردند - در زیر چرخ های سنگین دیکتاتوری خشن او یا از بین رفتند و یا خانه نشین شدند.

عدم توفیق سکولاریسم در ایران

جریان فکری مدعی سکولاریزم چندان نتوانست در میان مردم ایران جای پای محکمی پیدا کند و در میان توده های مردم تأثیر عمیقی بگذارد. عمده ترین دلایل عدم توفیق این جریان فکری در ایران را می توان در موارد زیر جست جو کرد:

الف) در غرب به دلایل گوناگونی مانند: آمادگی متون مقدس مسیحیان و آیات عهد جدید برای پذیرش سکولاریسم، فقدان نظام سیاسی در مسیحیت، سیره نظری و عملی کلیسای سنتی، افراط کاری بی دلیل سران کلیسا در قرون وسطی و رفتار خشن آنان نسبت به مخالفان و دخالت مستبدانه در شئون اجتماعی و حکومتی، فساد مالی و اخلاقی و دنیا زدگی روحانیون کلیسا، پیدایش رنسانس و نهضت اصلاح دینی، رشد علم و صنعت، گسترش روحیه علم گرایی و... اندیشه جدایی دین از شئون اجتماعی شکل گرفت و مرحله به مرحله تقویت شد.

نه دینی که در غرب رایج بود (مسیحیت) دین جامعی بود و نه مروجان و مبلغان آن، مبلغان تفکّر گرایی بودند. در حقیقت روشنفکران و اندیشمندان غربی به خاطر افراط کاری اصحاب دینِ تحریف شده، جانب تفریط پیمودند و دین را رها کرده، به دنیای خود اندیشیدند؛ دین تحریف شده ای که آن ها را از دنیایشان محروم می کرد.

دین راستین از مسائل اجتماعی و از جمله سیاست جدا نیست. در فقه اسلامی برای زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انسان احکام و قوانینی وضع شده است که چهارچوب این عرصه ها را مشخص می کند و همه این مقوله ها به عنوان ابزاری برای آبادانی آخرت مطرحند.

در واقع گستردگی قوانین و مقررات اسلام در تمام شئون بشری، مجالی به تفکیک حوزه دین از سیاست نمی دهد. احکام خمس، زکات، انفال، فعالیت های اقتصادی، رابطه با اهل کتاب، جهاد، حدود و دیات، احکام کیفری و قضایی و... نشان دهنده این است که اسلام دین دنیا و آخرت و سیاست و زندگی و حرکت به سوی خدای متعال است. از این رو تفکر سکولاریستی یک تفکر باطل است.

اسلام با سکولاریسم در تناقض آشکار است و یک مسلمان نمی تواند شخصی سکولار نیز باشد، و پیداست که اندیشه ای این چنینی نمی تواند در میان مسلمانان جای پای مستحکمی پیدا کند.

ب) آنچه بیش از هر چیز - ولو از جهت ظاهری - مکتب تشیع را از فرقه های مختلف اسلامی متمایز می سازد، وجه سیاسی و دفاع آنان از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است. بسیاری از آیین های عبادی ویژه شیعیان نیز وجهه سیاسی دارد. مثلاً عزاداری و گریه در مصایب اهل بیت عصمت و طهارت و یا زیارت، بیشتر به معنای بیعت با خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و اعلام وفاداری و سلوک در همان مسیری است که آنان خواسته اند.

بدیهی است در میان مردمی که مذهب خویش را با عشق به ولایت و حاکمیت اهل بیت (علیهم السلام) معرفی می کنند، اندیشه جدایی دین از سیاست معنایی ندارد و نمی تواند موجب حرکت توده های مردمی باشد.

به هر حال این جریان فکری نمی تواند مکتب فکری انقلاب اسلامی باشد. برای این که اولاً: رهبران آن در دوران انقلاب اسلامی حضور چندانی در میان مردم ایران نداشته و پایگاه مردمی ندارند تا بتوانند آن ها را انقلابی کنند. ثانیا: آن ها به انقلاب به شکل اسلامی و با محتوای دینی - که آینده اش حکومت اسلامی باشد - اعتقادی نداشتند. و اگر فکر و اندیشه آنان، محرک انقلاب بود و اندیشه مردم را متحول کرده بود، نوع دیگری از انقلاب و حکومت را پی ریزی می کردند.

2. جریان فکری ناسیونالیسم یا ملی گرایی

ناسیونالیسم یا ملت باوری در ادبیات سیاسی امروز به معنای آگاهی ملّی و احساس تعلّق به یک ملّت مشخصی که با ویژگی های خاص از سایر ملت ها متمایز شده است، به کار می رود.

ناسیونالیسم، مستلزم احساس وفاداری و علاقه پرشور افراد به مفهوم ملّت و عناصر خاصی مانند نژاد، زبان، نمادها، سنت ها و ارزش های اجتماعی و اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ ملی و اعتقاد به برتری آن ها بر عناصر سایر ملت هاست. وفاداری به خاک و دولت، فداکاری برای آن و تجلیل از آن نیز از ارکان ناسیونالیسم تلقی می شود.

این ایده از جامعه لیبرالیستی غرب الهام گرفته و تا حدود زیادی توانست در طبقات روشنفکر، تحصیل کرده و متوسط شهری که بخش ناچیزی از جامعه آن زمان را تشکیل می دادند نفوذ کند و در نهضت مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت، در پیاده کردن معیارهای خود موفقیت هایی کسب نماید. اما ناسیونالیسم هیچ گاه نتوانست در میان توده های مردم پایگاه مناسبی پیدا کند.

دلایل عدم نفوذ ناسیونالیسم در میان توده های مردم

دلایل عدم توفیق ملی گرایی برای نفوذ در میان توده های مردم ایران را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

الف) ناسیونالیسم با اعتقادات مذهبی مردم ایران مغایرت داشت. چنان که گذشت، در تعریف ملت، ادعای جدایی خون و نژاد مطرح است و این از نظر اسلام خرافه ای بیش نیست. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«اَیُّهَا النّاسُ اِنَّ رَبَّکُمْ واحِدٌ وَ اِنَّ اَباکُمْ واحِدٌ. لا فَضْلَ لِعَرَبیٍّ عَلی عَجَمِیٍّ وَ لا لِعَجَمِیٍّ عَلی عَرَبِیٍّ وَ لا لاَِحْمَرَ عَلَی اَسْوَدَ و لا لاَِسْوَدَ عَلی اَحْمَرَ اِلاّ بِالتَّقْوی. قال اللّهُ تَعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ اَتْقاکُمْ»؛ «ای مردم! خدای شما یکی و پدر شما [نیز] یکی است. هیچ برتری برای عربی بر عجمی (= غیر عربی) و برای عجمی بر عربی و برای سرخ [پوست] بر سیاه [پوست] و برای سیاه بر سرخ نیست، مگر به تقوا. خدای متعال فرمود: بزرگوارترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست.»

جالب است بدانیم که ناسیونالیست های عرب برای رفع این نقیصه (عدم سازگاری دین با ناسیونالیسم) سعی کردند با گذاشتن سر پوشی اسلامی بر غرور عروبت خود، نشان دهند که مسلمانان معتقدی هستند، ولی ناسیونالیست های ایران به این سو کشیده شدند که به عناصر ایرانی خالص فرهنگشان که غالبا یادگار یا یادآور روزگار پیش از اسلام یا مقاومت در برابر هجوم عرب در دو قرن اول اسلامی است، توجه و تمسّک کنند.

ب) ویژگی های جامعه ایران با ناسیونالیسم نمی ساخت. در ایران، فارس، عرب، ترک، کرد، مغول و... با هم زندگی می کنند و اگر بخواهند با عنوان ناسیونالیسم ملتی واحد تشکیل دهند، امکان ندارد؛ چون همه مردم ایران از یک نژاد و خون نیستند.

ج) اندیشه ملی گرایی بیشتر در بین تحصیل کردگان ایرانی رواج داشت و به علت غیر قابل فهم بودن زبان این تحصیل کردگان فرنگ رفته برای عامه مردم، مردم نمی توانستند معنای حرف های آنها را درک کنند.

از این رو اندیشه آنان جنبه عمومی و مردمی پیدا نکرد و در نتیجه در میان مردم جایی برای خود باز نکردند. تاریخ حضور جدّی ملی گرایی در ایران حداکثر در ظهور و سقوط دکتر محمد مصدق خلاصه می شود و بعد از مصدق هرگز جبهه ملی نتوانست به صورت جدی مطرح شود؛ هر چند کوشش های زیادی بعد از دکتر مصدق برای احیاء مجدد آن از سوی افراد باقی مانده حزب صورت گرفت. بخشی از این تلاش ها که توسط عناصر مذهبی تر جناح ملیّون در قالب نهضت آزادی صورت گرفت نیز راه به جایی نبرد و بعد از مصدّق، ملی گرایی بیش از یک نام نبود.

با کمی دقت در جریانات قبل از انقلاب، به خوبی مشهود است که تفکر ملی گرایی نمی توانست مکتب فکری انقلاب اسلامی باشد. برای این که بعد از سال 1332 و رفتن دکتر مصدق عملاً این جریان فکری از صحنه تأثیر گذاری عمیق سیاسی خارج شد. علاوه بر این باقیماندگان این جریان که در قالب نهضت آزادی و... فعالیت می کردند اعتقادی به انقلاب نداشتند تا مکتب فردی آن ها، مکتب فکری انقلاب اسلامی باشد.

ادامه دارد...

پی نوشت ها:

1. عبدالرسول بیات با همکاری جمعی از نویسندگان، فرهنگ واژه ها، ص 328.

2. همان، ص 337.

3. کسانی چون میرزا فتحعلی آخوند زاده، عبدالرحیم طالبوف و میرزا آقاخان کرمانی از دیگر رجال معروف این جریان فکری هستند.

4. محمد جواد صاحبی، اندیشه اصلاحی در نهضتهای اسلامی، ص 107.

5. صادق زیبا کلام، مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، ص 80.

6. فرهنگ واژه ها، ص 336.

7. ر.ک: فرهنگ واژه ها، صص 568 - 569.

8. برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص 105.

9. معدن الجواهر، باب ما جاء فی واحد، ص 21.

10. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ص 216.

11. چنین افرادی معمولاً سعی می کردند و سعی می کنند مطالب خود را در قالب الفاظ سنگین و حتی المقدور با استفاده از واژه های بیگانه به مخاطب ارائه دهند.